

وزیر راه و شهرسازی:

خدمات حمل‌ونقل و اجرای طرح‌های مسکن در شرایط جنگی بدون وقفه ادامه یافت



وزیر راه و شهرسازی با تأکید بر اینکه اولویت اول وزارتخانه در شرایط جنگی، «استمرار خدمات» بوده است، گفت: تلاش حداکثری برای استمرار خدمات در حوزه‌های حمل‌ونقل و اسکان انجام شد و با وجود آسیب به بخشی از زیرساخت‌های کشور، خدمات رسانی بدون وقفه ادامه یافت.

به گزارش اقتصادسرایم، فرزانه صادق، با حضور در محل برگزاری نشست‌های تخصصی بیست و یکمین جشنواره شهید رجایی در سازمان اداری و استخدامی کشور به تشریح اقدامات بی‌سابقه این وزارتخانه در شرایط حساس و جنگی اخیر پرداخت. وزیر راه با اشاره به فشارهای واردشده بر زیرساخت‌های کشور در جریان جنگ ۱۲ روزه، اظهار کرد: با وجود شرایط ویژه و محدودیت‌ها، جابه‌جایی مسافر و کالا بدون هیچ گونه وقفه‌ای ادامه یافت. در بخش ریلی و جاده‌ای خدمات روتین حفظ و در بنادر نیز تسهیلات لازم برای خروج کالا فراهم شد. در بخش هوایی نیز با وجود تمام چالش‌ها، پروازهای حساس مربوط به حج، اربعین، تشییع رهبر شهید و ایام ۲۸ صفر با موفقیت و بدون اختلال انجام شد.

وزیر راه و شهرسازی در بخشی از سخنانش، با اشاره به سرعت عمل در بازسازی زیرساخت‌های تخریب‌شده‌بود، افزود در جریان جنگ ۱۲ روزه، اسکان هرمزگان و زیرساخت‌های جنوب کشور هدف حملات قرار گرفتند. پل‌ها، تونل‌ها، آزادراه‌ها و خطوط ریلی آسیب دیدند، اما با تلاش شبانه‌روزی همکارانم، مسیرهای جاده‌ای و ریلی در فاصله‌ای بین چند ساعت تا حداکثر ۴۸ ساعت به مدار خدمت بازگشتند و هیچ وقفه‌ای در رفت‌وآمد ایجاد نشد. به گفته وی، متأسفانه در این درگیری‌ها بیش از ۱۴۷ شهر و روستا در ۲۵ استان کشور مورد حمله قرار گرفتند، اما عملیات بازسازی همزمان با جنگ و بدون توقف پیگیری شد.

وزیر راه و شهرسازی با تأکید بر اینکه تعهدات مسکنی دولت حتی یک روز هم متوقف نشد، گفت: واگذاری زمین، تأمین زیرساخت‌ها و پیشرفت پروژه‌های مسکن حمایتی با همان قوت ادامه یافت. علاوه بر این، وظیفه سنگین بازسازی واحدهای مسکونی و تجاری آسیب‌دیده نیز به‌ما محول شد. صادق با اشاره به تقسیم کار در کلان‌شهرها خاطر نشان کرد: بر اساس مصوبه دولت، بازسازی کلان‌شهرها بر عهده شهرداران قرار گرفت. همچنین برای اینکه مردم در دوران بازسازی دچار مشکل نشوند، ودیعه‌های اجاره‌بها در نظر گرفته شد تا خانوارها تا زمان تکمیل واحدهای اصلی، دغدغه اسکان موقت نداشته باشند.

فرزانه صادق در پایان، ضمن قدردانی ویژه از کارکنان صف و ستاد وزارت راه و شهرسازی و بخش خصوصی، گفت: همکاران من در بزنگاه‌ها ثابت کردند که سرباز این وطن هستند. از مردم شریف و نجیب کشورمان هم صمیمانه تشکر می‌کنم که با تحمل و درک شرایط، در جابه‌جایی کالا و مسافر با ما همراهی کردند.

گروه راهبردی – مرتضی فاخری –

کالبدشکافی معضلات مزمن اقتصادی ایران، بی‌گمان پدیده خلق پول خصوصی از پیچیده ترین و در عین حال کم تردیدشده ترین موضوعات است که در هاله‌ای از ابهامات فنی و نسبت‌های ناروشن علی و معلولی فرو رفته است. آنچه در نگاه نخست به مثابه یک سازوکار رایج و حتی ضروری در سیستم بانکی جهان مدرن به نظر می‌رسد، در بستر اقتصاد ایران با تدریج به اهرمی تبدیل شده که نه در خدمت تولید و سرمایه‌گذاری مولد، که در جهت بازتولید رانت‌های درون سیستمی و تغذیه‌حلقه‌های غیرمولد ارزش به کار گرفته می‌شود. این مهم، وقتی با ارقام و شواهد عینی قرین می‌گردد، چهره واقعی شبکه بانکی کشور را آشکار می‌سازد: سیستمی که با تکیه بر انحصار خلق اعتبار، نه تنها دودشادوش دولت در مهار نوسانات اقتصادی است اعتماد سهامداران و سبزرده‌گذاران خرد را تا حدی حفظ کند، اما در میان مدت و بلندمدت، تنها به عمیق تر شدن شکاف میان بخش واقعی و بخش پولی اقتصاد دامن می‌زند و هر روز بر حجم پول بی کیفیت سرگردان در بازار می‌افزاید، بی آنکه این پول، هیچ گرهی از گره‌های تولید و اشتغال پایدار نگشاید.

برای درک بهتر این معمای پیچیده، باید به کارکرد ترازنامه بانک به مثابه یک سیستم بسته اقلام تعهدی نگاه کنیم. هر بانکی، به موجب ماهیت واسطه‌گری خود، از دو سو مدیریت می‌شود: سوی اول، ترکیب سپرده‌ها و بدهی‌های کوتاه مدت است که بانک را متعهد به تأمین نقدینگی مورد نیاز مشتریان می‌کند و سوی دوم، ترکیب دارایی‌ها و تسهیلات اعطایی بلندمدت است که درآمد آتی بانک را شکل می‌دهد. هر گاه میان سررسید این دو سوی ترازنامه، عدم تناسب پیشگیری پدید آید، بانک دچار ناترازی سررسید می‌شود و این، دقیقاً همان جایی است که بانک‌های ایرانی، طی سالیان متعادی، به کرات و به‌طور سیستماتیک در آن غوطه ور شده‌اند. اما آنچه این ناترازی را از یک خطای محاسباتی معمول به کارسوی ابجدیرتی بدل می‌کند، نحوه تعامل بانک‌ها با این ناترازی است. آنها به جای آنکه با افزایش کارایی، کاهش هزینه‌های اداری و سامان دهی پرتغوی تسهیلاتی، به بازسازی نسبی ترازنامه خویش بپردازند، به سیاست خلق پول جدید برای فرار از ناترازی قدیم روی می‌آورند؛ سیاستی که در کوتاه مدت نفس گیر سیستم را باز می‌گرداند، اما در بلندمدت، با افزایش تصاعدی نقدینگی و فشار بر نرخ ارز و تورم، فاجعه‌ای بزرگ تر را رقم می‌زند. این نوع مدیریت مالی، نه تنها در هیچ مکتب علمی بانکداری مدرن پذیرفته نیست، بلکه با روح مسئولیت‌پذیری و شفافیت انتشارشده در بانک‌های پولی نیز در تناقضی آشکار قرار دارد. بانک‌ها، در این میان، نقشی شبیه به آتش افروزی برای خاموشی آتش ایفا می‌کنند و با تکرار روزافزون این خطای فاحش، اقتصاد کشور را درگیر دوری باطل و هراسناک می‌سازند که نقطه خروجی آن، به جز مداخله مستقیم و اصلاح ساختاری از بیرون، قابل تصور نیست.

با این حال، آنچه این وضعیت آشفته را پیچیده تر و التیام‌ناپذیرتر می‌سازد، نظام انگیزشی معیوب حاکم بر شبکه بانکی کشور است. در ساختار کنونی، پاداش مدیران ارشد بانکی، نه بر اساس بهبود شاخص‌های کیفی اعتباردهی، بلکه بر مبنای رشد کمی ترازنامه و افزایش سهم بازار از منابع سپرده‌ای سنجیده می‌شود. این انگیزه انحرافی، عملاً بانک‌ها را به سمتی سوق می‌دهد که برای جذب سپرده بیشتر، نرخ‌های سود بالاتر از نرخ تعادلی بازار را پیشنهاد دهد، برای تأمین هزینه سسگین این نرخ‌ها، ناگزیر به ورود به حوزه‌های پر سود کوتاه مدت و غالباً سوداگرانه روی آورند. در این میان، تأمین مالی ترجیحی سهامداران که پیشتر نیز به آن اشاره شد، به عنوان یکی از پرسودترین و در عین حال کم‌خطرترین این حوزه‌ها، به یک رویه تقریباً فراگیر در میان



با ناترازی‌های بودجه‌ای حاکمیت گذاشت، در حالی که ابزارهای تصمیم‌گیری، منابع و مصارف عمدتاً بیرون از حوزه اختیارات مستقیم دولت، در اختیار هیئت مدیره همین بانک‌ها و گروه‌های سهام داری خصوصی یا شبه دولتی است؟ پاسخ این پرسش، ما را به سوی فرضیه سرپوش ناترازی رهنمون می‌کند؛ یعنی بانک‌ها با آگاهی کامل از رویه‌های زیان‌بار خود، از جمله تخصیص انبوه تسهیلات به شرکت‌های وابسته، خرید اوراق بدهی بی کیفیت، و ورود مستقیم به فعالیت‌های غیربانکی حاشیه‌ساز، به تدریج ترازنامه خود را چنان آکنده از دارایی‌های سمی و مطالبات معوق می‌سازند که عملاً توان هرگونه پاسخگویی شفاف را از دست می‌دهند و برای فرار از این وضعیت قرمز، تنها راه را در خارج‌سازی تقصیر و تخریب اعتبار سیاست‌گذار کلان می‌یابند. این استراتژی تدافعی، هرچند در کوتاه مدت ممکن است اعتماد سهامداران و سبزرده‌گذاران خرد را تا حدی حفظ کند، اما در میان مدت و بلندمدت، تنها به عمیق تر شدن شکاف میان بخش واقعی و بخش پولی اقتصاد دامن می‌زند و هر روز بر حجم پول بی کیفیت سرگردان در بازار می‌افزاید، بی آنکه این پول، هیچ گرهی از گره‌های تولید و اشتغال پایدار نگشاید.

برای درک بهتر این معمای پیچیده، باید به کارکرد ترازنامه بانک به مثابه یک سیستم بسته اقلام تعهدی نگاه کنیم. هر بانکی، به موجب ماهیت واسطه‌گری خود، از دو سو مدیریت می‌شود: سوی اول، ترکیب سپرده‌ها و بدهی‌های کوتاه مدت است که بانک را متعهد به تأمین نقدینگی مورد نیاز مشتریان می‌کند و سوی دوم، ترکیب دارایی‌ها و تسهیلات اعطایی بلندمدت است که درآمد آتی بانک را شکل می‌دهد. هر گاه میان سررسید این دو سوی ترازنامه، عدم تناسب پیشگیری پدید آید، بانک دچار ناترازی سررسید می‌شود و این، دقیقاً همان جایی است که بانک‌های ایرانی، طی سالیان متعادی، به کرات و به‌طور سیستماتیک در آن غوطه ور شده‌اند. اما آنچه این ناترازی را از یک خطای محاسباتی معمول به کارسوی ابجدیرتی بدل می‌کند، نحوه تعامل بانک‌ها با این ناترازی است. آنها به جای آنکه با افزایش کارایی، کاهش هزینه‌های اداری و سامان دهی پرتغوی تسهیلاتی، به بازسازی نسبی ترازنامه خویش بپردازند، به سیاست خلق پول جدید برای فرار از ناترازی قدیم روی می‌آورند؛ سیاستی که در کوتاه مدت نفس گیر سیستم را باز می‌گرداند، اما در بلندمدت، با افزایش تصاعدی نقدینگی و فشار بر نرخ ارز و تورم، فاجعه‌ای بزرگ تر را رقم می‌زند. این نوع مدیریت مالی، نه تنها در هیچ مکتب علمی بانکداری مدرن پذیرفته نیست، بلکه با روح مسئولیت‌پذیری و شفافیت انتشارشده در بانک‌های پولی نیز در تناقضی آشکار قرار دارد. بانک‌ها، در این میان، نقشی شبیه به آتش افروزی برای خاموشی آتش ایفا می‌کنند و با تکرار روزافزون این خطای فاحش، اقتصاد کشور را درگیر دوری باطل و هراسناک می‌سازند که نقطه خروجی آن، به جز مداخله مستقیم و اصلاح ساختاری از بیرون، قابل تصور نیست.

با این حال، آنچه این وضعیت آشفته را پیچیده تر و التیام‌ناپذیرتر می‌سازد، نظام انگیزشی معیوب حاکم بر شبکه بانکی کشور است. در ساختار کنونی، پاداش مدیران ارشد بانکی، نه بر اساس بهبود شاخص‌های کیفی اعتباردهی، بلکه بر مبنای رشد کمی ترازنامه و افزایش سهم بازار از منابع سپرده‌ای سنجیده می‌شود. این انگیزه انحرافی، عملاً بانک‌ها را به سمتی سوق می‌دهد که برای جذب سپرده بیشتر، نرخ‌های سود بالاتر از نرخ تعادلی بازار را پیشنهاد دهد، برای تأمین هزینه سسگین این نرخ‌ها، ناگزیر به ورود به حوزه‌های پر سود کوتاه مدت و غالباً سوداگرانه روی آورند. در این میان، تأمین مالی ترجیحی سهامداران که پیشتر نیز به آن اشاره شد، به عنوان یکی از پرسودترین و در عین حال کم‌خطرترین این حوزه‌ها، به یک رویه تقریباً فراگیر در میان

بانک‌های بزرگ تبدیل شده است. سهامدارانی که خود در هیئت مدیره حضور دارند یا از طریق شرکت‌های وابسته، بر منابع بانک مسلط شده‌اند، به راحتی و با نرخ‌های سود ترجیحی، تسهیلات کلان دریافت می‌کنند و سپس این منابع را در پروژه‌های غیرمولد یا بازارهای داغ‌دارایی‌هایی چون طلا و مسکن به کار می‌گیرند؛ در نتیجه، سود حاصل از این گردش پولی، نصیب همان گروه خاص می‌شود و بانک، به عنوان واسطه، تنها با حجم انبوهی از مطالبات معوق و اسناد خزانه‌بی‌ارزش مواجه می‌گردد که باز هم باید با خلق پول تازه، آنها را پوششش دهد. این فرایند چرخه‌ای، به زیبایی تمام، نشان می‌دهد که ناترازی بانکی، معلول یک بیماری درون‌زا و ناشی از ساختار حاکمیت شرکتی شکننده خود بانک‌هاست و نمی‌توان آن را به پای سیاست‌های پولی دولت یا کسری بودجه عمومی نوشت.

شاید در نگاه نخست، این پرسش مطرح شود که اگر چنین است، چرا نظارت بانک مرکزی و دیگر نهادهای ناظر، نتوانسته از این بی‌سامانی‌گسترده جلوگیری کند؟ پاسخ، در پیچیدگی رابطه متقابل نهادهای ناظر و بانک‌ها و نیز در فقدان ابزارهای نظارتی کافی و به‌هنگام نهفته است. از یک سو، بانک مرکزی با انبوهی از قوانین منسوخ و بخشنامه‌های غیرکارآمد دست به‌گریبان است که قدرت اقدام مؤثر را از او سلب کرده است، و از سوی دیگر، شبکه بانکی با بهره‌گیری از پیچیدگی ابزارهای مالی نوین و روش‌های نوپنطور خارج کردن منابع از شمول نظارت، عملاً بسیاری از اقدامات خارج را در لفافه‌ای از مجوزهای قانونی ظاهراً بی‌نقص، پنهان می‌سازد. این بازی موش و گربه، گرچه هزینه سنگینی به دوش اقتصاد ملی می‌گذارد، اما برای بانک‌هایی که در فرایند سودآوری کوتاه مدت خود غرق شده‌اند، هیچگونه ناخرسندی عاطفی یا الزام رفتاری جدی ایجاد نمی‌کند. زیرادر نظام مجازات‌های کنونی، نه‌مدیران متخلف به‌طور شایسته مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و نه سهامداران زیان‌دهنده، از منافع نامشروع خود بازپس‌گردانده می‌شوند. به این ترتیب، با حذف کامل ریسک بازراندگی، انگیزه رفتار محافظه‌کارانه و شفاف از سیستم رخت برمی‌بندد و جسارت ریسک‌پذیری غیرمتعارف، به‌هنجاری غالب در فضای بانکداری کشور مبدل می‌شود که پیامد آن، چیزی نیست جز ادامه روند رو به رشد نقدینگی بی کیفیت و فشارهای تورمی فزاینده.

در مقابل این ناکارآمدی آشکار، گاه برخی از تحلیلگران، با نگاهی ظاهرانصفانه، کوشیده‌اند تا میان ناترازی بانک‌ها و ناترازی بودجه دولت نوعی ارتباط علی دوطرفه برقرار کنند و مدعی شوند که بانک‌ها صرفاً قربانی کسری بودجه مزمن دولت هستند که با انتشار اوراق قرضه و استقراض از بانک‌ها، منابع آنها را جذب کرده و باعث کاهش توان تسهیلات دهی آنها می‌شود. اگرچه این استدلال در ظاهر، پذیرفتنی و در برخی موارد، تا حدی صحیح به نظر می‌رسد، اما نتواند کلیت ماجرا را تبیین کند. چراکه اولاً، همانطور که پیشتر اشاره شد، سهم مستقیم دولت در دارایی‌های شبکه بانکی کمتر از ده درصد است و بنابراین، اوراق دولتی خریداری شده توسط بانک‌ها، نمی‌تواند به تنهایی عامل اصلی ناترازی ترازنامه‌ای آنها باشد. ثانیاً، فرض اینکه بانک‌ها در خرید اوراق دولتی، نقشی منفعلانه داشته‌اند، خود محل مناقشه‌ای جدی است؛ زیرا بسیاری از این خریدها با استقبال پرشور خود بانک‌ها و با هدف کسب سود بدون ریسک از محل اوراق با سود بالا صورت گرفته است و نه از روی اجبار دولت. به عبارت دیگر، آنچه را بانک‌ها به عنوان تحمیل سیاست‌گذار معرفی می‌کنند، اغلب یک انتخاب هوشمندانه سوداگرانه بوده است که در بستر یک بازار مالی بیمار و با نرخ‌های بهره نامتعادل، به‌صرفه‌ترین گزینه برای بانک‌ها به‌شمار می‌رفته است. پس اگر روزین اوراق، به دلیل تورم یا تغییرات نرخ ارز، دچار کاهش ارزش واقعی شوند و بانک‌ها را با زیان بزرگی مواجه سازند، آن زیان نه از جنس قربانی بودن، که از جنس جهل عالمانه و ریسک‌پذیری نسنجیده است و نمی‌توان آن را به حساب جبر سیاست‌های کلان گذاشت.

حال با این وصف، راه علاج این پدیده مزمن چیست؟ بی‌تردید، پاسخ در یک نسخه تک‌بعدی مانند سخت‌گیری پولی صرف یا انقباض اعتباری ناگهانی خلاصه نمی‌شود، چراکه هرگونه اقدام تسخیمی می‌تواند رکود عمیق‌تری را به اقتصاد بیمار کشور تحمیل کند. بلکه مسیر خروج، نیازمند یک بازطراحی بنیادین در نظام راهبردی بانک‌ها، از جمله بازنگری اساسی در ترکیب هیئت مدیره، جداسازی کامل سهام‌داری از مدیریت اجرایی، شفاف‌سازی کامل ترازنامه‌ها بر اساس استانداردهای بین‌المللی گزارشگری مالی، و مهم‌تر از همه، ایجاد مکانیسم‌های نظارتی پیش‌دستانه و